

## سر مقاله

ΑΓΓΕΩΜΕΤΡΗΤΟΣ ΜΗΔΕΙΣ ΕΙΣΙΤΩ

هندسه‌ندانان وارد نشوند

سپاس و نیایش که نخستین شماره از سومین دورهی نشریه آمادهی چاپ می‌شود. در آغاز سخنی چند پیرامون شیوهی کارمان خواهیم رانده و سپس پیرامون نشریه.

ریشه‌کن شدن یی‌سودای و همه‌گیر شدن سواد، گر چه برای مردم خوب است، برای سواد بد است. هم‌واره ناهم‌سازی کیفیت و کمیت اصل بوده‌است. هنگامی که آموزش همه‌گیر شود، پرداختن به کیفیت کار ساده‌ی نخواهد بود. باید بسیار نگران بود که در ریشه‌کن کردن یی‌سودای، سواد ریشه‌کن نشود. در این میان به ویژه زبان و نوشتار به علت بدیهی فرض شدن وضع خوبی ندارند. متأسفانه با رواگ [= رواج] = نوشتن، بی‌قاعدگی و آشفتگی که این می‌رواگد. نویسندهی کم‌دانش دانش کم‌ش را پشت متکلف‌نویسی می‌نهد! [= نهان می‌کند]. او خواهد پنداشت هر چه متکلف‌تر، عالمانه‌تر؛ و این پندار از بی‌علمی است. هم‌واره زبان ما از سوی دو گروه آسیب دیده‌است: عربی‌گرایان و عربی‌گریزان. تعصب نمایانگر کم‌دانشی است؛ چه در عربی‌گرایی، چه در سرگرائی. و ما نیز اگر تلاش می‌کنیم پارسی‌تر بنویسیم، نه از عربی‌گریزی یا عربی‌ستیزی، از نگرانی‌مان برای زبانی زبان پارسی است. پارسی نازایا محکوم به فنا است. از سویی، کم‌دانشی در نوشتن با رایانه، دانش درست‌نویسی رایانه‌ی را می‌آشوبد. بسیاری‌بینیم نشریه‌هایی را که ویراستاران حتا نمی‌دانسته نیم‌فاصله چیست. یا کتاب‌هایی را که هر چه در آن‌ها جست‌وجو می‌کنیم نای از ویراستاری نمی‌یاییم. این‌گونه، در این بی‌قاعدگی و بی‌معیاری، این قاعده‌های اندک نیز نابود می‌شوند. دستور خط فرهنگستان زبان و ادب فارسی هم که قرار بود معیاری باشد، و بر این آشفتگی یابانی، به سختی به درد املاي دانش‌آموزان دبستانی می‌خورد. این شمردی ریاضی‌نخوانی و هندسه‌ندانی زبان‌شناس‌نمایان زبان‌شناس است. باید گفت که آشفتگی تنها ویژگی این دانش‌ها نیست، که همهی دانش‌های انسانی. در دبیرستان همیشه رشته‌ی انسانی در توزیع ناعادلانه‌ی هوش متضرر بوده‌است. چنین است که در ایران دانش‌های انسانی بیش از دیگر دانش‌ها بی‌سامان اند. دانش‌های مردمانی [= ریاضیات] اندیشه را می‌پرورانند، پس آنان را می‌ستاییم؛ ولی پیش‌نهاد می‌کنیم، پروراندن دانش‌های انسانی را، با اندیشه‌ی پرورده. و نیز پیش می‌نهیم، دانش‌مند بودن و روش‌مند بودن را، در آن‌چه می‌نویسید. و همهی تلاش ما در کار نشریه همین بوده‌است: روش‌مندی، و روا گانیدن‌ش.

جا دارد چند واژه را بنشانیم [= تعریف کنیم]، که نشانست‌شان بایسته است. **گروه نشریه‌ی سیمپادیا:** گروهی که از نخستین دورهی نشریه بر جا بوده‌است، و در گذر زمان کسانی به آن افزوده یا از آن کاسته شده‌اند. □

**نشریه‌ی سیمپادیا:** نشریه‌یی است که گروه نشریه‌ی سیمپادیا منتشر می‌کند. □ نشریه‌ی سیمپادیا مدنی است. یعنی یک سازمان ناسودبر (NPO) است. نشریه‌ی سیمپادیا دانش‌آموزی است. یعنی برای دانش‌آموزان منتشر می‌شود. تا کنون — به جز بازی‌ی — نشریه‌ی سیمپادیا هر ماه منتشر می‌شده‌است. ولی امسال تحصیلی نگرش‌مان دگرگون شده: کیفیت را آماج خود نهاده‌ایم، تا جایی که باید کمیت را فدایش کنیم؛ پس امسال شمار کم‌تری منتشر خواهیم کرد. آهنگ آن داریم تا از این پس صفحه‌هایی آزاد به عنوان ضمیمه به نشریه بپذیرایم. در این صفحه‌ها هر آن‌چه برایمان بفرستید چاپ خواهد شد، بی‌کم و کاست؛ تنها قانون نظارت‌گر بر چاپ‌پذیری نوشته‌هایمان، آیین نشریه‌ی سیمپادیا است.

**آیین نشریه‌ی سیمپادیا**

۱. نویسنده‌ی یک متن باید دانش‌آموز، آموزنده یا مسؤول سیماد (بوده) باشد. ۲. متن علمی چاپ می‌شود، تنها اگر یکی از شرایط‌های زیر را برآورده کند: با احساس نیاز گروه نشریه به نوشته شدن آن همّت گمارده شده باشد؛ تنها مناسب نشریه‌ی سیمپادیا باشد، و توان آن را در نشریه‌یی دیگر چاپ کرد.

در پایان از شما بزرگواران می‌خواهیم ما را از سنجش‌هایتان بی‌بهره نگذارید. با آرزوی شادی و پیروزی برای همهی دانش‌آموزان و دانشجویان جویای دانش.

# سما دا

## سرمدی داسر امور

شماره‌ی دهم، ۵م آذر ۱۳۸۹ هجری شمسی

# ما درون را بنگریم

خداوند از آن‌ها گذشته‌است و خدا آمرزگار مهربان است. قوی پیش از شما بودند که نظیر آن (مسأله‌ها) می‌پرسیدند و سپس به همان سبب کافر شدند». کوفی نفیس پرسش تکلیف‌زا است. هم‌چنین ماجرای مرحله‌به‌مرحله حرام شدن نوشیدن شراب مُسکر در قرآن و نسخ حکم مقدم به واسطه‌ی حکم مؤخر، به نوعی مؤید عرضی و تحت تأثیر شرایط محیطی بودن احکام فقه است. در این میان، رأی امام محمد غزالی، عارف نای قرن ششم، درخور توجه است. او فقه را علمی دنیوی و فقیهان را عالمان دنیای‌داند. او معتقد است فقه برای حفظ جان و مال و نسل و دین و عقل وضع شده‌است. و غایت آن باشد که از فقه دنیا به فقه دین برسیم. به طور گی، هم‌اکنون دو نوع اجتهاد با اسایس متمایز مطرح است: فقه سنتی که ناظر بر اجتهاد «نقل‌محور» است و در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود و مراجع تقلید هم‌واره با تسکینه بر آن فتوا صادر می‌کرده‌اند، و در مقابل، دگراندیشان اسلامی فقه پویا را عرضه می‌کنند که «عقل‌محور» است. هر چند که هنوز اجتهاد عقل‌محور قدم‌های نخستین را هم نپیموده، و حتا دینامیس معینی برای گزینش اصول ویژه‌ی خود تدوین نکرده‌است، اما با انتقاداتی که با تسکینه بر اصول مدرنیسم و نگاه کلتی به فهم بشری متوجه فقه سنتی داشته، به نظر می‌رسد کفهی ترازو را به نفع خود سنگین کرده‌است. که شرح آن‌ها در این مقال نمی‌گنجد.

در هر حال، فقه چه سنتی و چه پویا، عرضی است که تنها پوسته‌ی خارجی دین را تشکیل داده‌است. و فقهای عالم متفق بر این عقیده اند که احکام فقهی متأثر از شرایط محیطی وضع می‌گردند، و قابلیت تغییر و تعویض‌پذیری دارند. لذا هر گونه ایرادی که متوجه فتواهای فقهی و حتا اصول استنباطی فقه گردد، نوک. پیکان نقادای‌اش را به سمت پوسته‌ی انعطاف‌پذیر دین نشانه رفته‌است، و نه اصل و ذات آن. به طور گی در مفهوم فربه‌ی است که به اساسی‌ترین مسائل بشر پاسخ می‌دهد، و در طول تاریخ فلسفه (فلسفه در معنای عام آن) به این مفهوم نگاه‌های متفاوتی در رد یا تأیید اصالت آن شده‌است.

آن‌چه در این بین حائز اهمیت است این است که استدلالی که در پس نگرش ما نسبت به دین است، چیست؟ هر چند که حق و باطل چنان آمیخته‌اند، که تمیز بر یک از دیگری دشوار می‌نماید، انتظار از قشر روشن‌بین و تحصیل‌کرده این است که ژرف‌اندیشانه به مسأله‌ی دین — دین پیراسته از هر ناخالصی — بنگرند، و هم‌واره جویای حق باشند. باشد که حقیقت بر ما آشکار گردد.

در انتها از مخاطبان گرامی تقاضا دارم این متن و نگارنده‌اش را از نگاه اندیشمند خویش محروم ندارند، و نظرات و انتقادات خود را در وبگاه نشریه مطرح کنند. به امید آن که باب این گونه گفت‌وگو‌ها بیش از پیش گشوده گردد.

گر زیلخا بست درها هر طرف / یافت یوسف هم ز جنبش منصرف

باز شد قفل و در و ش‌ه‌ه پدید / چون توکل کرد یوسف، بر جهید
گر رخنه نیست عالم را پدید / خیره یوسف‌وار می‌یابد دوید
تا گشاید قفل و در پیدا شود / س‌وی بی‌جایی شما را جا شود

شامل داستان‌های:

ملاقاتی

گویی بلند جودیتا

آشنایی با یک کشیش عجیب

پولیکوشکا

خروج اضطراری



خروج اضطراری

انیتاسیو سیلونه

برگردان: مهدی سحابی

نشر ماهی

نوبت چاپ: یکم

۱۵۰۰ تومان

## ”پولیکوشکا“ی سیلونه

QUAM PARVA SAPIENTIA REGIT MUNDUM

چه اندک خرد بر جهان حکم می‌راند

پس از زلزله و پیش از عظمت به رم، سیلونه آغاز به شرکت در انجمن دهقانان کرد، و در آن‌جا به لاتزارو ملاقات کرد؛ شخصی که بعدها به یکی از شخصیت‌های تأثیرگذار در کار وی بدل شد. او شرایطی را نقل می‌کند که باعث شد وی به دنبال هم‌نشینی با کشاورزان فقیر باشد، و از استقامت خارق‌العاده‌ی آن‌ها در برابر ظلم و ستم سخن می‌گوید. اما یک بار دیگر، هنگامی که شروع به روایت داستان می‌کند، رفته‌رفته از واقعیت دور می‌شود و نمادها جلوه می‌کنند. به عنوان مثال می‌توان به این توصیف او اشاره کرد، زمانی که در جلسه‌ی جمیع دهقانان توجه او به این نکته جلب می‌شود که چه‌طور عسکی که مسیح منجی را (با ردایی بلند و سرخ، و پرچی بالای سر او که بر رویش این عبارت نقش بسته است: «خوشا به حال شش‌نگان عدالت!») نشان می‌داده، این گونه بر فضای اتاق چیره شده‌است. زیر عکس شیپوری قرار دارد، که برای دادن هشدار یا جمع کردن کشاورزان در زمان موعود مورد استفاده قرار می‌گیرد. مکان، و روحی که مردان را متحد می‌سازد، ملاقات در «عمواس» را به یاد انسان می‌آورد. و وعده‌ی پروردگار به مردمان‌ش راه، که هر گاه به نام او گرد هم آیند، خداوند با آنان خواهد بود. دعای نوشته‌شده زیر تصویر، موعظه‌ی بالای کوه را به یاد می‌آورد. شیپور نقل قول از کتاب مکشفات یوحنا را. او در نهایت نام “لاتزارو” به بازگشت به زندگی اشاره می‌کند. نویسنده با این تصویر نشان می‌دهد که این کشاورزان چیزی بیش از شرایط محیطی را نشان می‌دهند، مقاومتی را که نمادی است از انعطاف‌پذیری روح انسان.

هم‌چنین، بازگویی نویسنده از “پولیکوشکا”ی تولستوی، شایان توجه ویژه است. وقتی کشاورزان از دوست جوان خود درخواست کردند که برای آن‌ها چیزی بخواند، او داستانی را از استاد روس انتخاب کرد. داستان فقیری خواربه به نام “پولیکوشکا”، که توسط همه مورد سوءظن و تمسخر قرار می‌گرفت. وقتی او در صدد اثبات خود به عنوان فردی قابل اعتماد بر آمد، پولی را که به او سپرده شده بود از دست داد، و در ناامیدی مطلق، دست به خودکشی زد. اعتماد، توانسته بود شان انسانی وی را زنده کند. او امید را تجربه کرده بود و رستگاری را دست‌یافتنی دیده بود. و همان کرامت انسانی بود که بازگشت به حالت قبل را برایش غیرممکن می‌ساخت. خودکشی، فرار وی از درد و رنج غیرانسانی و نیز آخرین تأکید او بر شان و منزلت انسانی بود. خواندن داستان، خودکشی غم‌انگیز پولیکوشکا مرد جوان را عمیق‌ن تحت تأثیر قرار می‌دهد. از س‌وی دیگر کشاورزان موفق به بیان هیچ نوع احساسی نمی‌شوند. آن‌ها بی‌احساس اند و هیچ اثری از هم‌دردی در آن‌ها دیده نمی‌شود. چیزی که سیلونه در بطن حملات نشان می‌دهد این حقیقت است که آن‌ها نمی‌توانند مفهوم داستان را درک کنند و احساسات خود در نشان دهند. این خود نتیجه‌ی تلخ دیگری از نابرابری‌های اجتماعی است. چه غم‌انگیز است که چنین مردمانی، با وجود تمام تلاش‌هایشان، موفق به دنبال کردن مفهوم داستان نمی‌شوند. خواندن داستان تقریباً را به ذهن برساند که س‌ر‌ایز می‌کند. نویسنده سعی می‌کند با کنار هم گذاشتن این تفکرات، نظری خواننده را ضری که جمع کشاورزان متحمل شده‌اند جلب کند. «نویسنده‌یی که می‌تواند این گونه با صداقت رنج‌های یک خدمتکار را به تصویر بکشد باید فردی خوب و شجاع باشد. آهنگ آرام و حزن‌آلود داستان، دلسوزی و رحمی را نشان می‌دهد، که فراتر از شرم همسایه‌ی است که روی خود را بر می‌گرداند تا از رنجش همسایه‌ی خود رنجیده‌خاطر نشود. شفقت نمی‌تواند قریانی را تسکین دهد، اما از س‌وی دیگر می‌تواند او را تنها نگذارد و تا آخرین لحظه را او کمک کند، بدون این‌که خود را نمایان سازد. فکری کم شفقّت مقدس باید این‌گونه باشد.» کلماتی که سیلونه در مورد استاد روس بیان می‌کند، می‌توانند برای خود او هم به کار بروند. چرا که او نیز همچون تولستوی آزار مظلومین را به چشم دیده‌است. در واقع، هنگامی که واکنش خود به دست‌گیری مردی در مسکو را به یاد می‌آورد، نوع خاصی از حساسیت را به مخاطب نشان می‌دهد. در نتیجه، همان‌طور که پولیکوشکا در نوشته‌ی تولستوی زندگی می‌کند، “انگل” “ای” که پلیس روسیه در حضور او در زندیکسی مجسمه‌ی پوشکین دستگیر کرد، در این نوشته زندگی می‌کند. رنج آن‌ها در زندگی هم‌واره خواننده‌گان را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

## وقتی یک سمپادی به دانشگاه می‌رود

سمپاد، خانواده‌ی بزرگی که فرزندان‌ش را تا حدودی متفاوت از سایرین تربیت می‌کند، ریسمان به ظاهر باریکی است که همه‌ی ما را به گونه‌یی به هم پیوند می‌دهد. این پیوند که ابتدا خودش را صرفن در قالب یک صفت “سمپادی” نشان می‌دهد، به تدریج می‌شود منشأ تفاوت‌هایی که خودمان هم نمی‌فهمیم دقیقن از کی شکل گرفته‌اند. در نگاه یک سمپادی، مدرسه بیش‌تر از آن که جایی باشد که می‌روند سر کلاس‌هایش می‌نشینند و درس می‌خوانند، جایی است که علم در معنای اعم کلمه آموخته می‌شود، دوستی‌های عمیق شکل می‌گیرد، آدم خودش و دنیا را می‌شناسد، و می‌فهمد کیست و چه می‌خواهد. لااقل دید آرمانی اکثر ما نسبت به مدرسه این است. مدرسه واقعن خانهدی دوم ماست. تودش زندگی کنیم. دوست‌هامان اعضای خانواده‌ی‌مان هستند. راحت از کنارشان رد نمی‌شویم. سه تا هفت سال هم جوار می‌روزی‌روزه‌ی‌روز این پیوند را مستحکم‌تر می‌کند.

بعد وارد دانشگاه می‌شویم. جایی که آن قدری که برای دیگران عجیب است، برای ما نیست. شیوه‌ی آموزشی ما خیلی هم از چنین محیطی دور نبوده‌است. اگر اعتمادبه‌نفسی را که عنوان سمپادی به ما می‌دهد بگذاریم کنار آشنایی نسبی‌مان با محیط، و بعد مقایسه‌اش کنیم با کسانی که دانشگاه حتا شاید برایشان کمی ترسناک هم جلوه کند، به خوبی می‌فهمیم چرا جاهایی حرف می‌زنیم که سایرین اصولن سکوت می‌کنند، جسارتن داریم که ندارند، در ارتباطات‌مان مصمم‌تر و قوی‌تر جلو می‌رویم. ما نمی‌ترسیم به استاد بگوییم که به نظرمان اشتباه می‌کند؛ شاید چون دو نکته برای هر سمپادی واضح است: (یک) هرکس ممکن است اشتباه کند، مخصوص اگر سمپادی نباشد!

(دو) نظر هر شخصی محترم است، مخصوص اگر سمپادی باشد! اما چه چیز برای ما مشکل‌زا می‌شود؟ ما، آدم‌هایی هستیم که حتا اگر در ظاهر هم تعصبی نسبت به سمپاد نداشته باشیم، ناخودآگاه خود را متعلق به این خانواده می‌دانیم؛ روز سمپاد را تا سال‌ها بعد از فارغ‌التحصیلی به هم تریب می‌گوییم، در محیط‌های جدید اول دنبال سمپادی‌ها هستیم، هر غریبه‌یی که می‌فهمیم سمپادی است به چشم‌مان آشنا می‌آید، وقتی به آدم‌هایی بااعتمادبه‌نفسی مثل خودمان برمی‌خوریم اولین حدس‌مان این است که باید سمپادی باشند.

این‌ها درست همان چیزهایی است که فاصله می‌اندازد بین ما و سایرینی که قصد داریم “ما”ی مشترک بسازیم باشان. صفتی که ما را پیش‌رو می‌کرد حالا دیواری می‌شود در روابط‌مان...

چرا؟ سه تا هفت سال دوری از جامعه، نگاه پرحریت جامعه به ما، به لباس‌های فرم‌ان و فلش‌های آرم‌ان، همین نام “سمپادی”، از حافظه‌ی خودآگاهمان هم که پاک شده، از ناخودآگاهمان پاک نمی‌شود. باید ببیزیریم رفتارهای ما خواه‌ناخواه چنین پالس‌هایی می‌دهد، پالس‌های برتری‌جویانه، پالس‌هایی که لااقل برای کسانی که در دانشگاه در سطح و رتبه‌ی ما هستند ولی سمپادی نیستند اصلن خوش‌آیند نیست. این چیزی است که اگر ببیزیریم که هست، قطعن می‌توانیم کنترل اش کنیم (شاید چون مشکل ما کنن در خواستن است نه توانستن؛ و خواستن، مسلمان دانستن می‌خواهد). اگر نپذیریم، محکوم ایم به فاصله گرفتن بیش‌تر از جامعه.

نگار شبان

فارغ‌التحصیل سال ۱۳۸۷

### چی شد که تصمیم گرفتید کتاب تکمیلی ریاضی سمپاد رو از نو بنویسید؟

چند تا چیز دست به دست هم داد: ما یک گروه خوب بودیم و ایده‌هایی هم داشتیم، ایده‌هایی که عموم متفاوت بودند با اون چیزی که توی دبیرستان و راهنمایی رایج‌ه. از جمله ایده‌های رایج هم این بود که، چون به هر حال فرض بر این بود که اون‌جا مدرسه‌ی تیزهوشان‌ه [۱]، بنا بر این هر کس هر کاری که می‌خواست می‌کرد، و هیچ دورنمایی برای این که بچه‌هایی که وارد مدرسه شده‌اند، چه جهتی رو باید برند وجود نداشت؛ دست کم، من احساس می‌کردم وجود نداره. برای تأیید این حرف باید بگم که این طوری بود که مثلن سال اول یک گروه به بچه‌ها درس می‌داد، و سال بعد گروهی دیگه، بدون هیچ توجیهی به اون چه که سال پیش به بچه‌ها گفته شده بود. هر گروه هر چیزی رو که فکری می‌کرد خوب‌ه ا توی کلاس می‌گفت؛ و معمولن معیار این‌جوری بود که هر چیزی رو که اون کسی که درس می‌داد فهمیده بود، فکری می‌کرد خوب‌ه. و اون‌ها به این نکته هم توجه نمی‌کردند که اون چیزی رو که فهمیده بودند، احتمالن سال‌ها پس از این که اول راهنمایی بودند فهمیده بودند. بنا بر این ما یک سری فکر داشتیم و اون فکر برای کل سال بود، یعنی نه فقط برای جلسه به جلسه. یعنی جلسه‌ها بر اساس یک دورنما تدوین می‌شد. از طرفی کتاب‌های پیش از اون خیلی ابزاح‌ر بودند. گر چه این خیلی بد نیست، اما لزومی نداره که همه‌ی تمرکزت رو و اون همه زمان رو بذاری روی ابزار؛ بچه‌ی اول راهنمایی لزومی نداره اون همه تکنیکی تبصر پیدا کنه. ما سعی کردیم کتاب از نظر تکنیکی خیلی سخت نباشه ولی مفهوم رو به بچه‌ها منتقل کنه. خب، این‌ها همه توجیهاتی بود که ما تشویق شدیم که کتاب رو عوض کنیم. اما خب اتفاقی که افتاد این بود که متأسفانه من تا وسط سال بیش‌تر نبودم، و نمی‌دونم اون تغییر کامل شد یا نه. اما خب اون فصل‌هایی رو که عوض شد، من هم‌چنان بر این عقیده ام که، فصل‌های خوبی بود، و قابل دفاع. ولی هم‌چنان مشکلات هر تغییری رو هم توی دل خودش داشت.

### گفتید که از وسط سال از سمپاد خارج شدید!

در واقع اون مسأله به مدرسه بر نمی‌گشت، و شخصی بود. و این برای خود من بخش غرانگیز ماجرا است؛ چون سمپاد، هم راهنمایی و هم دبیرستان، برای من چند نکته مثبت داشت.

سال ۴۰۰۰ سال جهانی ریاضیات بود، و هدف این کار قدم برداشتن کشورها در جهت عبوی کردن ریاضیات بود. اون سال انجمن ریاضی ایران تصمیم گرفت به همون مناسبت ۳ نفر رو بورس کنه برای رشته‌ی آموزش ریاضی، و از اون پس هر سال اون کار رو انجام بده. اما خب اون تنها سالی بود که اون اتفاق افتاد. و شیوه این‌جوری بود که هر دانشگاه ۲ یا ۳ نفر رو معرفی می‌کرد — که من فکر می‌کنم هم از شهید بهشتی معرفی شدم و هم از شریف. (البته باید این آدم‌ها کمی تجربه‌ی آموزشی می‌داشتند، و من علاقم‌ام به این حوزه به خاطر همون کاری بود که در علامه حل کردم، چون خیلی چالش‌برانگیز بود، و بسیاری از عقاید آموزشی‌م توی مدرسه شکل گرفت، و این بود که تصمیم به ادامه‌ی تحصیل در آموزش ریاضی گرفتم). در نتیجه هفتاد-هشتاد نفر دعوت شدند و از اون‌ها امتحانی گرفتند و در نهایت من یکی از ۳ نفری بودم که گزیده شد. و خیلی خوش‌حال ام به هر حال، چون رشته‌یی بود که دوست داشتم.

## هرگز نخواهم گذاشت پسر م به سمپاد برود!

من قرار بود از شما بپرسم: نظرتون در باره‌ی سمپاد چی‌ه؟ و وقتی اون یک کلمه‌ی “افتضاح” رو گفتید، بپرسم: آگه سمپاد افتضاح‌ه، چرا رفتید توش و درس دادید؟  
اولن که اون سال این طوری فکر نمی‌کردم.  
یعنی اون سال فکر نمی‌کردید که سمپاد افتضاح‌ه.

دقت کن، نکته‌یی که هست این‌ه که یک تصور بیرونی نسبت به سمپاد وجود داره و یک تصور درونی. و نکته‌ی دیگه این‌ه که من اون سال تازه معلی رو شروع کرده بودم. و فکر می‌کنم برای یک معلم تازه‌کار هنوز هم این صحت داره: خوب‌ه که بره تو علامه حل و درس بده. چون علامه حل جایی‌ه که می‌تونی ایده‌هات رو پیاده کنی. البته این هم خوبی‌ه و هم بدی. خوبی‌ش این‌ه که تو آدمی هستی که یک سری ایده داره، تو نمی‌تونی این ایده‌هات رو توی مدرسه‌ی معمولی‌تر پیاده کنی. بدی‌ش هم این‌ه که هر کسی می‌آد تو مدرسه طرح داره و این طرح‌ها هیچ ربطی به هم ندارند. حتا این در باره‌ی خود من هم درست‌ه. آخه تاریخی وجود نداشت که بفهمم قبل‌ها چه کاری کرده‌اند. و این مشکل سازمان‌ه. که هر کسی که می‌آد بدون توجه به قبلی‌ها طرح‌های خودش رو اجرا می‌کنه. و جالب این‌جا است که این مشکل هنوز حل نشده.

و وقتی هم می‌خوای پیش‌نهادی بدی در جهت این امر، جمله‌ی دارن که ضید هر پیش‌نهادی کار می‌کنه؛ و اون جمله این‌ه: «ای بابا، سازمان که خودش رو هوا‌ه، حالا شما اومدین پیش‌نهاد می‌دین!» [۱] من بعد از این که بر گشتم، اولین جایی که تماس گرفتم سازمان بود. به خاطر تجربه‌ی خوبی که اون‌جا داشتم و اصلن باعث رشد شد، من هم‌چنان خودم رو مدیون می‌دونم به سازمان. بعد گفتم که ما می‌تونیم این کارها رو بکنیم، و دقیقن همین جمله رو شنیدم. پیش از اون هم دو بار دیگه شنیده بودم.

با چه کسی تماس گرفتید که این جمله رو گفتند؟

ببین! فرقی نمی‌کنه. با هر کی تماس بگیری همین جمله رو می‌گی! [۱] اصلن فکر کنم تو اساس‌نامه‌ی سازمان هم هست: «ما سازمان هستیم که رو هوا ایم، ...» [۱]  
پس یه پیش‌نهاد هم بدید برای افرادی که می‌خوان برای سمپاد یه کار مثبت انجام بدن.

این که این جمله رو از اساس‌نامه حذف کنند.

### در واقع برای دانش‌آموز و دانش‌آموخته‌ها چه پیش‌نهادی دارید؟

فکر می‌کنم چیزی که می‌خوام بگم تکرار حرف‌های قبلی‌ه. نکته‌یی که وجود داره این‌ه که: هر آدمی که رفته تو سازمان، بالقوه آدم خوبی بوده. من با خیلی‌هاشون در تماس بوده‌ام. این‌ها همه آدم‌های خوش‌فکری بوده‌اند. و مسأله‌یی که وجود داره این‌ه که آدم‌های تنهایی خوش‌فکری بوده‌اند. پس من واقعن پیش‌نهاد می‌کنم که تاریخ سمپاد رو بشناسند: چه آدم‌هایی اومده‌اند، چه آدم‌هایی رفته‌اند، چه کارهایی انجام شده. آخه تا به حال توی سمپاد هر اتفاقی افتاده، هر چیزی آزموده شده. ولی هیچ چیز ارزش موجود نیست. پس من فکر می‌کنم شناختن این تاریخ مهم‌ترین کار‌ه، و اولین قدم‌ه. من واقعن شکر ام. مدتی تاریخ وقایع روی سایت سمپاد نوشته می‌شده، ولی برداشته شد.

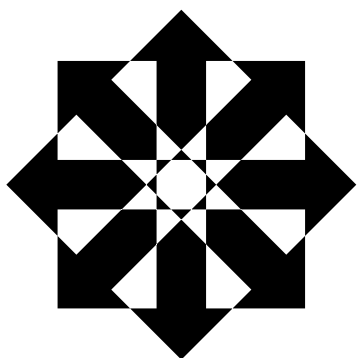
### حرف دیگه‌یی که دوست دارید ثبت بشه!

این که من هیچ وقت حاضر نیستم اسم بچه‌ی خودم رو سمپاد بنویسم. [۱]

من اعتقاد دارم هیچ وقت سمپاد خوب شناخته نشده. همه با موافق سمپاد بوده‌اند یا مخالف. هیچ وقت جایی ندیده‌ام سمپاد در کلیتش بررسی بشه؛ در همه چیز: در سطح آموزشی، بچه‌ها، معلم‌ها، مدیریت‌ش، سازمان‌ش. مثلن انتقادی که من کردم در سطح مدیری بود، و چنین چیزی دلیل بر بد بودن کی سمپاد نیست. پس فکر می‌کنم سمپاد شایسته است که در کلیتش بررسی بشه.

محمدعلی اعرابی

## این سمپاد نیست!



*Ceci n'est pas sampad.*

## شیوه‌ی خطِ نشریه

شیوه‌ی خط در این شماره، هم‌راستا با شماره‌های پیشین بوده‌است؛ تنها گاهی، “اصل اختیار اشهر”، اصل گزینش آشناترین صورت نوشتار، را بر “اصل هم‌خوانی گفتار و نوشتار”، پیشی دادیم تا خواننده‌گان گرامی در فرآیند خواندن متن، درگیر شیوه‌ی خط نشوند.

پیرامون شیوه‌ی خط نشریه، به ذکر چند نکته می‌پردازیم:

همه جای (یاء پایانی یا تنها با دو نقطه‌ی زیر) نماینده‌ی “یاء وحدت” است، برای جدایی‌دن آن از دیگر گونه‌ها؛ و این جداسازی از دو نگرانه بایسته است: از نگرانه آواشناسیک [= فونولوژیک] همیشه تکیه روی یاء نسبت است، ولی هرگز تکیه روی یاء وحدت نیست؛ و این معادل است با این گفته که «یاء وحدت واژه‌ی جداگانه است، به خلاف یاء نسبت که وند است؛» و علت دیگر ی گرفتن این شیوه، ساده‌گی در خواندن است. چنین است برای نوشتن “نقش‌نمای اضافی” در همه جا: این سازه‌ی نحوی، هم از نگرانه معناشناسیک و هم از نگرانه آواشناسیک، واژه‌ی ناوابسته است. نیز چنین اند صورت‌های صرفی زمان حال فعل بودن: “ام، ای، اه، ایم، اید، اند.” ولی در ضمیرهای ملکی، با این که چنین اند، میانه رفتیم.

در نوشته‌ها، هر آن چه میانی قلاب است، سخنانی است که سردبیر به متن افزوده؛ و هر جفت از قلاب‌های میانی‌نهی برابر اند با: «[می‌خواند]». شیوه‌نامه‌ی خط [= رسم‌الخط] - نشریه، از شمار‌ی بعدی بر روی وبگاه نشریه جای خواهد گرفت.

مسابقه: در متن‌های این شمار‌ی نشریه، یک نمونه‌ی نااهنگ با شیوه‌نامه گنجانده شده‌است. آن را بیابید، و هدیه بگیرید.